

همزمان با تفسیر سوره مبارکه غافر، بحث ذنب را کار کردیم؛ معنا شناسی اش را کار کردیم. همنشین ها و جانشین هایش را گفتیم. گفتیم که ذنب معمولا در آیاتی که هست همراه با بحث استغفار، فتح و بعضا با خطیئه می آید. همچنین اثم را هم معنی کردیم و گفتیم بحث بسیار مهمی که خیلی چالشی هست؛ این بود که نسبت به کلمات ذنبی که در قرآن در کنار اسم پیامبران آمده است ما چه واکنشی باید داشته باشیم؟ یازده آیه را در قرآن داریم که ذنب در مورد پیامبر اسلام به کار برده است؛ چه مستقیم کلمه ذنب را بیاورد که ما در ترجمه مجبور باشیم گناه معنی کنیم، یا به فرض خوف و خشیت و اینها و لوازم اینها باشد یا حرف از استغفار یا عفو پیامبر بزند، اینها بهر حال آیات شبهه برانگیزی است که محل دعواست. هم بین مفسرین اهل سنت و تشیع و هم بین خود مفسرین شیعه و هم بین مستشرقین و مسلمان ها دعواست و این که ما باید بر اساس اصول کلامی که داریم چه واکنشی نسبت به این آیات داشته باشیم.

اول روی دیدگاه های مفسرین مسلمان می رویم که اگر بخواهیم ذنب را در کنار پیامبر در آیات ببینیم باید با استفاده از اصولی که در دست داریم چه واکنشی نشان بدهیم. با این آیات چه برخوردی بکنیم.

چالشی که هست گفتیم که خیلی از فرق اهل تسنن ذنب را چه جور معنی می کنند یا به عنوان گناه صغیره در تمام طول حیات پیامبر در نظر می گیرند یا به معنای گناه کبیره قبل از بعثت یا آنهایی که منصف تر هستند ترک اولی در نظر می گیرند و این مبحث ترک اولی در اختلافات بین مفسران شیعه هم دیده می شود و از نظر علامه طباطبایی از جمله افرادی هستند که اصلا ترک اولی را قبول نکردند و یک جاهایی خیلی کمرنگ این مبحث ترک اولی را وارد کرده اند. البته مرام ایشان و سبک تفسیری ایشان اصلا جایی برای ترک اولی نگذاشته است. یازده تا آیه را اگر بخواهیم بپردازیم عملا از تفسیرمان می مانیم و حتی جلسات دیگرمان را هم صرف میکنند؛ من با دو سه تا آیه اش کار دارم که آنها را تحلیل بکنیم بعد برویم سراغ سوره غافر. فقط می خواهیم با روش تحلیل علامه آشنا بشویم. دو سه تا آیه برای اینکه با مفهوم ذنب و نظرات مفسران آشنا بشویم و ببینیم چه می گویند. اولین آیه ای که خیلی مهم است و سردسته این آیات است، آیات اول سوره فتح است.

أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾

معنی اش را می دانید، بحث ذنب اینجا خیلی مطرح هست. شبهه ای که مطرح است اینه که پیامبر قبل از نزول این آیه و بعد از آن دارای گناه است، و خدای متعال لطف کرده همه آنها را چه قبلی ها و چه بعدی ها چه سابق و چه لاحق بخشیده است. چرا؟ چون مثلا پیامبر محبوب خدا بوده است. این دلیلی که می آورند. گفتیم در المیزان علامه از نظرات فخر رازی، زمخشری، سیوطی خیلی استفاده می کند. حالا چه به عنوان نقد یا حتی یک جاهایی آنها حرف درست و منصفانه می زدند به عنوان تایید هم ایشان استفاده کرده است.

فخر رازی که بهش امام الْمُشَكِّكِينَ می گویند، یک تفسیری دارد به نام مفاتیح الغیب خیلی ایجاد شبهه می کند؛ در طرح شبهه ایشان مهارت بالایی دارند و متاسفانه شبهه را طرح می کنند یا جواب نمی دهند و رها میکنند یا یک جواب سرسری و تندی می دهند که انسان را اقناع نمی کند. اینجا فخر رازی میگوید که در این آیه بحث این است که حتما گناهی از پیامبر سر زده است و صراحت در مغفرت دارد یعنی یک کاری پیغمبر کرده اند و خدا هم بخشیده است. یعنی مغفرت را یک جاهایی ما می آوریم که حتما یک گناهی از شخص مغفور کسی که مورد غفران قرار گرفته سر زده است. متن مفاتیح الغیب هم هست.

یک سید مرتضی داریم که برادر سید رضی مولف نهج البلاغه است. سید مرتضی مفسر عقل گرا و بسیار بسیار ادب دان است. ادبیات عرب را بسیار ایشان ماهر است و نکات بسیار زیبایی را در تفسیر دارند و به رفع شبهات کمک می کنند؛ یک نظر خیلی قشنگی دارند. این نظرشان به ادبیات عرب بر می گردد. ایشان گفته اند که ذنب را مصدر بگیریم. که میشود و اینکه بتوانیم ذنب را مصدر بگیریم یک کار روایی است. ذنب اگر مصدر باشد، مصدر هم به فاعل خودش اضافه می شود و هم به مفعول خودش. پس در اینجا با توجه به مقدمه ای که عرض کردم با این نظر سید مرتضی ما این ذنب را به چه اضافه کنیم که رفع شبهه بشود؟ به فاعل یا به مفعول؟ با نظر سید مرتضی ذنب به چه اضافه شود که طرح شبهه مان ایرادش بر طرف شود؟ بله مصدر به مفعول خودش اضافه شود. یعنی فاعل دیگر اینجا پیامبر نیست. پس با این حساب می شود گناهایی که نسبت به پیامبر انجام شده است مثل اینکه مانع از ورود پیغمبر به مکه شدند. مانع از ورود ایشان به مسجد الحرام شدند. پس این می شود گناه مفعولی یعنی گناهی که شخص دیگری نسبت به پیامبر انجام داده است. پس با لحاظ نظر سید مرتضی آمرزش این گناه که در آیه هست؛ لیغفر لک نسخ احکام دشمنان حضرت پیامبر هست. یعنی اولاً اگر اینجور نبود هیچ وقت صحبت از فتح نمی آورد. فتح از دید سید مرتضی فتح مکه است. و اینکه گناهان طرف مقابل. مثلاً فخر رازی می گوید ذنب اینجا گناهان صغیره پیامبر هست و گناهان کبیره ی قبل از نبوت. که گفتیم این خیلی حرف سنگینی است علاوه بر اینکه ما بحث کلامی داریم که پیامبر را معصوم مطلق می دانیم خب این قضیه خدشه بهش وارد می شود. و اگر هم بخواهیم با بحث کلامی خودمان پیش برویم اگر بحث گناهان صغیره و کبیره پیامبر بود چه ربطی به فتح داشت؟ چرا باید بحث فتح بیاید. ما در جلسه اول ذنب گفتیم اگر یادتان باشد یکی از هم نشین ها کلمه فتح است؛ چند تا از مباحث ذنب پیامبر در کنار فتح بود.

آنهایی که منصف بودند گفتند ترک اولی است. علامه طباطبایی اینجا یک نظر زیبایی دارند. تحلیل علامه اینطور است. اولاً ایشان می گویند ذنب را بخواهیم در چارچوب و ساحت تکلیف معنی بکنیم یعنی مخالفت امر مولوی. مولوی یعنی اینکه دستور حتمی است و باید اجرا بشود. برخلاف ارشادی. مخالفت امر مولوی که عقاب در پی دارد. یعنی کاری را باید انجام میدادم انجام ندادم پس باید عقاب بشوم مواخذه شوم. به دنبالش مغفرت می آید. مغفرت را هم با همین چارچوب معنی بکنیم یعنی بگوییم مغفرت هم یعنی ترک عذاب و عقابی که به دنبال ذنب بود. این تعریف کلی بود. بعد علامه می گویند ما نمی توانیم این مفهوم ذنب و مغفرت را در مورد پیامبر به کار ببریم. اصلاً نمی توانیم. چون ما یک اصول کلامی داریم و وقتی وارد اصول کلامی شیعه می شویم، همه انبیا چه ۱۲۴ هزار تا باشند چه پنج تا همه شان معصوم هستند و ما نمی توانیم همچین چیزی را برایشان تصور بکنیم. این دلیل نقلی را دارد یعنی برای عصمت مطلق هم روایات داریم و هم دلیل عقلی داریم؛ ما وقتی کسی را بعنوان معصوم قبول داریم؛ معصوم مطلق اگر نباشد و نسبی باشد یعنی احتمال اشتباه از ایشان در لحظات مختلف باشد، در دوران مختلف زندگی چه جوانی چه پیری و چه کودکی باشد، می توانیم به تمام حرفهای آن پیامبر شک بکنیم چون ممکن است در حالتی باشد که احتمال گناه ازش باشد. پس این هم به دلایل نقلی و هم به دلایل عقلی نمی تواند باشد.

جلسه قبل هم عرض کردم که دلیل اینکه راجع به پیامبر این حرف را می زنند دلیلش این است که راجع به عدالت صحابه اینها یک بحثی را باز کردند؛ دیدند صحابه معلوم الحال که در تاریخ خیلی از آنها به بزرگی یاد شده است اعمالی را دارند که اتفاقاً در تاریخ ثبت شده است و این هیچ جوری توجیه ندارند. یعنی مثلاً فلانی صحابه بزرگ پیامبر است اما یک کاری کرده است که ما قطعاً و حتماً باید آن کارش را بعنوان یک گناه بزرگ، یک گناه کبیره در نظر بگیریم. خب چه کار کنیم این صحابه را که خیلی بزرگش می داریم و برایش احترام قائلیم یا به نفع مان نیست که ایشان این موقعیت را نداشته باشد چه کار کنیم می آییم آن عصمت مطلق را از پیامبر بر می داریم، پیامبر را مقداری از مقام خودشان پایین می آوریم تا بتوانیم حالت برابری و تساوی بین

صحابه بسیار بزرگ (از دید آنها) که امکان اشتباه دارند و پیامبری که اصلا امکان اشتباه ندارد، بین اینها یک عدالتی برقرار بکنیم. یعنی پیامبر را بیاوریم پایین، صحابه را ببریم بالا؛ اینها بالاخره یک جایی هم ردیف هم بشوند. پس در اینصورت ما می توانیم تهمت گناه را بر پیامبر روا بداریم، یعنی گناه کبیره و صغیره برای ایشان قائل بشویم و بعد وارد روایات بعضی از فرق اهل سنت که می شویم شاخ در می آوریم که پیامبر نعوذ بالله کارهای حرام انجام می داده است. نعوذ بالله شرب خمر داشته است. چیزهایی که شرم آدم می آید حتی تصورش بکند. متأسفانه این روایات را داریم برای اینکه شرب خمر صحابه بعد از تحریم اش را هم توجیه بکنیم. وقتی که یک جایی خود پیغمبر این عمل حرام از سر بزند خب اگر از بقیه هم سر بزند پس ایرادی ندارد. این پایه ی این بحث است.

بعد علامه راجع به ذنب سوره فتح اینطور می گویند: کفار قریش تا زمانی که شوکت و نیروی خودشان را محفوظ داشتند یعنی تا زمانی که قوی بودند و حکومتشان برپا بود هرگز پیامبر را مشمول مغفرت خودشان قرار ندادند. یعنی از اینکه هر درد سری برای پیامبر درست بکنند هیچ ابایی نداشتند، دائم سنگ اندازی داشتند، توطئه داشتند، چندین بار نقشه قتل پیامبر را داشتند. کینه خیلی داشتند، تا زمانی که سر قدرت بودند. اما با فتح مکه اینها چون از آن قدرت خودشان پایین آمدند و خیلی هیمنه شان شکست، پس گناهی که رسول خدا از دید مشرکین داشت، آنها را خدا برایش پوشانید یعنی آن کینه ی مشرکین را در واقع اینجا از بین برد. یکی از گناهان پیامبر از دید مشرکین این بود که بت ها را ایشان رد می کردند؛ انکار می کردند. از دید آنها به بت ها بی احترامی می شد. یا بزرگان قریش را ایشان کاملا هم ردیف با فرودستان جامعه از بعضی از لحاظ ها قرار داده بودند و خدا حضرت پیامبر را از شر گناهی که از دید مشرکین هست محفوظ نگه می دارد. پس این هم می شود مغفرت اش. پس تبعات بد و آثار خطرناکی که دعوت پیامبر، از ناحیه مشرکین به دنبال داشت؛ یعنی هر دعوتی که پیامبر به سمت توحید داشتند یک خطر و تبعاتی برای پیامبر به دنبال داشت، آثار آن تبعات که اسمش ذنب استف برای پیغمبر آنها همه مورد غفران قرار می گیرد یعنی محو میشود. یعنی پیامبر را آنها بخاطر این اعمالشان مستحق عقوبت می دانستند منتها خداوند آن عقاب را از پیامبر برداشت.

این گناهان گذشته بود. گناهان آینده ی پیامبر از دید مشرکین چیست؟ بلاهایی که در جنگ ها بعد از ورود به مدینه بر سر مشرکین آوردند. مثلا شکست سختی که در ننگ بدر از پیامبر و مسلمان ها خوردند یک گناه بزرگی برای پیامبر است. بزرگان قریش را در جنگ بدر و احد و خندق و حنین و خیبر و اینها در واقع از بین بردند. خب این گناه بزرگی هست. پس مغفرت خدا این است که پوشاندن آن گناهان است. اولاً شوکت و بنیه قریش را با این فتح مکه یا صلح حدیبیه که علامه می گوید اول صلح حدیبیه و بعد به دنبالش فتح مکه است، شوکت آنها را گرفت پس این میشود مغفرت اش. و عقوبت هایی که قرار بود مشرکین نسبت به پیامبر انجام بدهند ایشان را به قتل برسانند یا شکنجه بدهند از پیامبر برداشته شد. ببینید این تحلیل علامه بسیار زیبا و منحصر به ایشان است؛ هیچ مفسری قبل از ایشان چنین نظری را نداشته است.

تایید این تحلیل علامه روایت بسیار زیبایی از امام رضا (علیه السلام) است. جالب این است که ما در مورد نود درصد از ذنب پیامبر در قرآن، روایات بر طرف کننده شبهه همه از امام رضاست. چون دقیقاً مامون جلساتی را برگزار می کرد و سوالات شبهه برانگیز زیاد مطرح می کرد تا یک جایی بهرحال امام را مغلوب بکند. این جلسات پر بود از دانشمندان طراز اول همه فرق و حتی ادیان و امام رضا به خوبی از پس آنها بر می آمدند. مثلاً مامون از امام رضا پرسید: یابن رسول الله آیا سخن شما این نیست که پیامبران معصوم هستند؟ حضرت فرمودند بله. سپس پرسید پس این آیه را بیان فرما لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر

امام رضا (ع) فرمودند این عقیده مشرکان مکه است که پیامبر (ص) آنها را به توحید فراخواند و با بت های آنها به مبارزه برخاست و آنان او را از گناهکاران بر شمردند. پس ببینید نظر علامه دقیقا بر پایه ی روایت است. و این تهمتیه که بین مفسران شیعه و جامعه شیعی خودمان به علامه زدند که علامه اصلا نگاهی به روایت دارند یا از روایت استفاده نمی کنند این تهمت بی مورد و ناروایی است؛ بخاطر اینکه اگر این روایت از امام رضا را نداشتیم تحلیل علامه هم وجود نداشت.

یازده تا آیه بود که گفتیم. دو تا از آنها را تحلیلش را اینا بیان می کنیم تا شما با سیر تحلیل علامه فقط آشنا بشوید. یک آیه ای هست ابتدای سوره ی تحریم. این هم درست است که بحث ذنب را به طور مستقیم ندارد اما شبهه هست بخاطر اینکه یک خطایی را متوجه پیغمبر کرده است. جالب این است که در تمام آیاتی که راجع به ذنب است ما نظر فخر رازی را داریم، نظر زمخشری را بعنوان یک مفسر ادیب و ادبیات دان اهل سنت را داریم. زمخشری تفسیری به نام کشاف دارد. زمخشری نکات ادبی بسیار زیبایی را در تفسیر کشاف گفته است. یک جاهایی اگر بخواهیم منصف باشیم می توانیم از نظرات ایشان استفاده بکنیم. یکی هم فخر رازی است که گفتیم از لحاظ کلامی اشاعره است یعنی دقیقا مخالف معتزله و از لحاظ فقهی او هم شافعی است. یک جاهایی این دو نفر حرف های خوبی زده اند. یک جاهایی انگار زبان فطرت شان باز شده است و یک حقایقی را برملا کرده اند. قشنگ هست که بخواهیم از حرف های درست و منصفانه ی افراد دیگر هم استفاده بکنیم. علامه هم استفاده کرده اند.

شبهه این است؛ سوره تحریم: **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها النبی لم تحرم ما أحل الله لك تبغی مرضات أرواحک والله غفور رحیم ﴿۱﴾**

ای پیامبر چرا چیزی را که خدا حلال کرده است بخاطر خوشنود ساختن زنان بر خودت حرام میکنی و خدا آمرزنده و مهربان است. شبهه این است که پیامبر چه کار کرده است که مورد توبیخ است؟ که خدا گفته چرا داری تحریم می کنی. پس این یک خطاست دیگر پس یک جور ذنب است.

آیت الله مصباح (ره) اخیرا از دست شان دادیم؛ شبهه را اینطور بیان می کنند می گویند از حربه های تیز دشمنان اسلام است و در کتاب هایی که علیه اسلام نوشته اند خیلی روی این آیه تکیه کرده اند. خود قرآن می گوید که پیغمبر اکرم در امر تشریح دخالت کرد؛ این شبهه است یعنی آمده دست برده در حلال و حرام های خدا و یک حلال هایی را حرام کرده است تا اینکه این آیه نازل شده و پیامبر را از این کار نهی کرده است. سه تا سبب نزول داریم. یک تیزهوشی می خواهد این سبب نزول های را از هم جدا بکنند.

علامه جالب است نگفته کدام سبب نزول دقیقا درست است ولی با بحث کلامی و ادبی کاملا شبهه را رفع کرده اند. به این شکل ببینید سه تا سبب نزول را می گوئیم :

پیامبر اکرم روزی پیش یکی از همسران خود شربت غسل نوشیدند و بعد برای دیدار همسران دیگر که از جمله حفصه و عایشه هست رفتند؛ آنها بین خودشان توطئه کردند و به پیامبر گفتند ما از تو یک بوی غسل مغفیر میشنویم. این غسل انگار مال یک منطقه ای هست و خیلی مقوی بوده و خوردنش برای تقویت بین خودشان رواج داشته هاست؛ ولی بوی خوبی نمی داده و پیامبر بسیار مُصر بودند و تاکید داشتند که حتما خوشبو باشند چه به لحاظ بدنی یعنی لباسشان بوی خوبی بدهد چه به لحاظ دهانی. اینها با شیطنت این حرف را زدند در حالیکه اصلا پیغمبر غسل مغفیر نخورده بودند غسل خورده بودند. وقتی حضرت این را شنیدند شربت غسل را بر خودشان حرام کردند که آیه نازل شد لم تحرم... این شان نزول است حالا این آیا درست است یا غلط کاری نداریم. بعدا که تحلیل علامه را بگوئیم خودتان متوجه میشوید کدام یک از این اسباب نزول می تواند به حقیقت نزدیک

تر باشد. صاحب تفسیر کشاف زمخشری می گوید سبب نزول آیه این است که پیامبر اکرم به خانه بعضی از همسران که میرفتند، ماریه قبطیه یعنی کنیزشان را با خودشان همه جا می بردند. هم کنیز محبوبی بوده است و هم تنها زنی است که پیامبر از وی فرزند دارند. بغیر از حضرت خدیجه سلام الله علیها. یک روز حضرت پیامبر با ماریه به خانه حفصه رفتند که دختر عمر است؛ حفصه برای حاجتی از خانه بیرون رفت؛ حضرت ماریه را به حضور پذیرفتند. وقتی حفصه از قضیه اطلاع پیدا کرد، عصبانی شد و به پیامبر اکرم خطاب کرد یا رسول الله اینجا خانه من است شما حق نداشتید در خانه من باشید. پیامبر احساس خجالت کردند و گفتند من ماریه را بر خودم حرام کردم. اصلا فضای روایت را ببینید. سپس ادامه دادند و گفتند ای حفصه من یک سرّی را پیش تو می گذارم که اصلا نباید کسی را از این سر مطلع کنی. اگر این کار را انجام دهی لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر تو خواهد بود. حفصه گفت قبول. فرمودند بعد از من زمام امور مسلمین را ابوبکر به دست خواهد گرفت و بعد از آن پدرت عمر و الی آخر. حفصه نتوانست این راز را مخفی نگه دارد و به عایشه گفت. عایشه هم به پدرش ابوبکر خبر داد. ابوبکر پیش عمر آمد و به او گفت دخترم عایشه از حفصه خبری را برای من آورده اما من به قول عایشه وثوق ندارم. تو از حفصه بپرس. عمر از حفصه تصدیق گرفت... گرفتید مطلب را؟ ببینید برای اینکه مسیر را برای بحث سقیفه باز نکنند چه جور یک روایت را جعل کرده اند حالا گرچه این فرد زمخشری هم باشد. عرض کردیم زمخشری این افکار اشتباه را هم دارد. حالا یک جاهایی هم یک حرفهایی زده است. این انگار ذهن همه را برای پذیرفتن خلافت بعد از پیامبر آماده کرده است. با یک بهانه ی بسیار کم یعنی دعوی مسخره بین همسران را روی حسادت ببینید به کجا رسانده است. حالا آمدند توجیه کنند. حالا که با همچین چیزی مواجه هستیم.

مثلا فخر رازی گفته است منظور از این تحریم ممنوعیت و امتناع هست که پیامبر از بعضی چیزها بهره نبرد. مثلا از ماریه بهره نبرد. علامه طبرسی هم که شیعه است و مجمع البیان را نوشته است، برای اینکه بتواند به آنها جواب بدهد یا توجیه آنها را رد بکند؛ ناچار است که از زبان آنها هم حرف بزند. آمده است گفته اند که تحریم بعضی از همسران یا تحریم بعضی از لذت ها مثلا اگر غسل را در نظر بگیریم، بدون علت اصلا قبیح ندارد و گناه هم اصلا شمرده نمیشود، چه برسد به اینکه بخاطر اذیت هایی که مثلا پیامبر از بعضی از این زنان دیده که مورد عتاب خداوند هم هستند، دست از بعضی از این لذت ها هم بردارد.

حال ببینیم علامه چه میگوید؛ نظرات زمخشری و فخر رازی و طبرسی را گفتیم. هر کدام سعی داشتند یک توجیهی بکنند حالا ببینیم نگاه هوشمندانه علامه چگونه است. سبک علامه در جلسات مقدماتی گفتیم اینطور است که به هر دلیل عقلی و نقلی بتوانند ساحت انبیا را از هرگونه گناه و ذنب و ترک اولی مقدس بدارند. شاید دلیل کرامات حضرت علامه به خاطر این احترام و قداست فوق العاده ای هست که ایشان به معصومان روا می دارند. اینطور شروع کردند علامه: اولاً خطاب با یا ایها النبی است وقتی می گوید یا ایها النبی یعنی یک امر شخصی است که متوجه آن جناب شده است پس مورد عتاب یا عقاب این آیه یک مساله شخصی است. مساله ای نیست که مربوط به رسالت باشد وگرنه میگفت یا ایها الرسول. این اولین دلیل. ثانیاً تحریم در جمله ی لم تحرم از جانب خدا نیست. پیامبر خودش بر خودش حرام کرده است. اگر ما می گفتیم از جانب خداست شبهه این بود که چرا آمده حلال خدا را حرام کرده است یا برعکس حرام خدا را حلال کرده است. این که اصلا فعل دارد می گوید خودت بر خودت حرام کردی چیزی نبوده که خدا حلال کند پیامبر حرام کند یا برعکس خدا حرام کند پیامبر حلال کند یعنی پیامبر دست در تشریح نبرده اند. یک چیزی را شخصا برای خودشان ممنوع کرده اند. مثل اینکه مثلا بگوییم برای خودمان فلان غذا بر من نمیسازد پس دیگر نمی خوریم مثل همان تحریمی که حضرت یعقوب بر خودشان روا داشتند در سوره آل عمران هست که مثلا یک گندمی یا یک نوع غذایی که پایه اش گندم است به حضرت یعقوب نمی ساخت و ایشان نمی خوردند. این باز شبهه

شد بین یهودی ها که آیا این غذا حرام است یا حلال است. ببینید تحریم شخصی است راجع به خود پیامبر است پس ربطی به تشریح ندارد. بعد علامه می گویند در آیه بعدی اش که می گوید **قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ** اینجور بحث باز می شود که این یک نوع سوگند است. وقتی هم که سوگند است خدا راه تحله امر یعنی راه آزاد کردن سوگند را برای ما باز کرده است. خاصیت سوگند این است که وقتی سوگند میخوریم و مثلا یک کاری را سوگند می خوریم بر خودمان حرام می کنیم، پس ما علاوه بر تشریح با نذر و قسم و یا اسم فارسی اش که سوگند است چیزی را بر خودمان حرام می کنیم. پس بحث **ایمان** است نه بحث تشریح؛ بحث سوگند است. پس ربطی به مردم ندارد. ربطی به رسالت پیامبر ندارد. پیامبر هم حلالی را بر خودشان حرام نکرده اند. عتاب هم خطاب به زنان پیامبر است که آیه بعد دقیقا این عتاب را بیان می کند که باعث شدن حضرت بخاطر اذیت هایی که بر ایشان روا می داشتند از یک چیزی بگذرند. علامه گفته است اصلا من مناقشه نمی کنم انقدر مطلب واضح است نمی گویم کدام سبب نزول درست یا غلط است اما بنظر می آید روایت مربوط به غسل نسبت به دومی که بحث ماریه قبطیه بود درست تر باشد.

این از این دو تا آیه. ببینید تحلیل های علامه همه بر پایه این است که هر چه اتهام و تهمت علیه معصومین هست را با چند تا اصول کلامی و نقلی و عقلی برطرف بکنند که بتوانیم با این قداست و با این عصمت بتوانیم یک پیامبر را بین قومش فرامانروا نگه داریم. یعنی چی؟ اگر پیامبری حتی احتمال خطا داشته باشد (نمی گوییم گناه) پس اعتماد مردم پایین می آید و دائم در شک و تردید هستند که این حرفی که می زند درست است یا غلط. پس عصمت یک لطفی است از جانب خدا به معصومین که بتوانند کارشان را پیش ببرند. که بتوانند دعوت شان را پیش ببرند. علامه یک حرف زیبایی در مورد عصمت می زند می گویند عصمت برای غیر معصوم هم ممکن است یعنی برای ماها هم درجاتی از عصمت قابل تصور است منتها فرق ما با معصومین مطلق این است که عصمت برای آنها ملکه است و برای ما حالت است. برای ما کم و زیاد می شود مثل اینکه ایمان ما هم کم و زیاد میشود. ما یک روز آدم مومنی هستیم دلمان وصل است نمازمان را بهتر می خوانیم، گناه نمی کنیم یا کمتر گناه می کنیم و فردای آن ایمان مان کم شده است عصمت همین است. یک روز می توانیم از صبح تا شب معصوم باشیم. پس برای ما عصمت نسبی است و برای معصوم عصمت مطلق است. برای ما حالت است برای معصوم ملکه است یعنی به ثبوت رسیده است. و با این اصطلاح تعریف مخلص و مخلص را هم داریم. مخلص کسی است که به عصمت مطلق رسیده است و مخلص کسی است که باید زحمت بکشد. پس ما باید دائم در زحمت و در تلاطم و در تحول باشیم و مواظب باشیم که عصمتی که به سختی به دست آوردیم مداوم بالا و پایین نشود. احتمالش هم هست چه بسا عبادانی که بعد از چندین سال عبادت و تقوا یک شبه تمام عصمتی که برایش زحمت کشیدند را از دست داده اند. ما امثالش را در روایات و تاریخ زیاد داریم شنیدیم حتما. پس ما بر این اساس دائم در زحمتیم اما معصومین چون این قابلیت را دارند و این ظرفیت را دارند. برایشان ملکه شده است و به ثبوت رسیده اند. امثال حضرت زینب و امثال حضرت سلمان و امثال حضرت ابوالفضل علیهم السلام معصوم هستند یعنی در طول حیات شان گناهی از ایشان سر نزده است یا حداقل ما در تاریخ چیزی از ایشان ندیدیم اما اینها معصوم مطلق نیستند برایشان ملکه نیست حالت است و آن جایی ارزش کار اینها مشخص است که اینها دائم در زحمت و تلاش هستند. گویی که معصوم مطلق زحمت هایش را کشیده است. اما معصوم نسبی تا آخر عمرش باید زحمت بکشد و تابع معصوم مطلق باشد.

بحث ذنب تمام شد امیدوارم برایتان مفید بوده باشد.

برویم سراغ سوره غافر داخل سیاق ۶۹ تا ۷۸ هستیم. آیه ۷۴ را گفتیم. سیاق هم که آشنا هستید مرزبندی های خاص المیزان است که یک محور خاص موضوعی دارند. قبل از اینکه وارد بحث شویم این را هم بگوییم علامه برای مرز بندی سیاق به همان

اندازه ی تفسیر آیات زحمت کشیده اند. اینکه ما خیلی راحت الان بگوییم سیاق فلان از آیه ۶۹ تا ۷۸ است این نتیجه مدتها زحمات علامه بوده برای مرز این آیات که کجا آیه حرفش عوض می شود و وارد محور بعدی می شود. تشخیص این سیاق ها لازمه اش این است که ساعتها وقت بگذارند و جلسات متعددی داشته باشند که بتوانند این مرز بندی ها را تعیین بکنند. شاید سوره ای مثل غافر را بارها و بارها و بارها خواندند فقط برای تعیین مرزهای سیاق. اینکه ما می گوییم بحث سیاق در المیزان بسیار بسیار مهم است از این بابت است که تعیین مرزهایش کاملا منطقی و درست است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

ما یک فرح داریم یک مرَح داریم. اشتقاق دو حرف دارند. فرح یعنی مطلق خوشحالی چه مذموم و چه ممدوح. یعنی چه خوشحالی بد چه خوشحالی خوب. در قرآن آیات هر دو را داریم مثلا یک جا میگوید لاتفرح ، یک جا می گوید فرحین بما اتاکم الله یعنی هم مثبتش را داریم و هم منفی اش را. فرح به معنای افراط در خوشحالی است. وقتی اسم افراط می آید یعنی مذموم است. راغب در مفردات می گوید فرح به معنای گشادگی دل است بوسیله ی لذتی زودگذر. پس باز هم تعریف کمی به سمت مذموم اش رفت. اول اینکه لذت فناپذیر، موقت و زمان دار است و دوم اینکه در آن خوشحالی افراط است. یعنی مدام سعی کنم که خوشحالی خودم را به شیوه های مختلف نشان بدهم. بیشتر هم لذت ها، لذت های بدنی است. اما مرَح بدتر از فرح است. افراطش بیشتر است و از نظر جناب راغب اصفهانی مرَح را شدتِ فرح و بی بند و باری در آن میگوید. یعنی افراط بعد از افراط. خود فرح که مفهومی از افراط را در دل خودش دارد، مرَح افراط در فرح است یعنی بدتر است. خب این توییحی که در آیه هست. آیه ۷۴ حکایت قول کافران و مشرکین در جهنم هست، تجسم اعمال است که این خطاب به آنهاست. شما فرح و مرَح دارید. این بخاطر این است که شما فرح و مرَح دارید. یعنی سر یک چیزی خیلی زیاد خوشحال می شوید و حتی این خوشحالی تان را به بی بند و باری می کشانید، بغیرالحق دارد همین مفهوم را به ما میرساند. وقتی دل آدم شیفته ی لذت دنیا بشود و لذت دنیا حالت زینت پیدا بکند با هر حقی که جلو بیاید مخالفت میکند. جناب طبرسی میفرمایند که فرح اگر به غیرالحق مقید شده ولی مرَح مطلق آمده است بخاطر این است که گاهی فرح به خاطر حق دست میدهد و چنین فرحی ممدوح است. یعنی گاهی ما بخاطر چیز حقی خوشحال میشویم. گفتیم فرح هم مذموم است هم ممدوح است. گاهی بخاطر یک امر خوبی ما خوشحال می شویم؛ خب این توییحی پشتش نیست. این بغیرالحق را بخاطر حالت مذمومش آورده است؛ اشاره به اینکه فرح یک جاهایی خوب است یک جاهایی مذموم است. اما مرَح هیچگاه ممدوح نیست و همیشه مذموم است. اینهم نظر جناب طبرسی در تفسیر مجمع البیان.

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

حالا که اینطور شد وارد بشوید داخل بشوید از در های جهنم. ادخلو ابواب یعنی داخل در های جهنم بشوید برایتان تقسیم کردند، در حالیکه در آن جاودانید. خالدین فیها حال است. و چه بسیار بد مقامی است. ببینید در سوره اگر یادتان باشد گفتیم بحث جدال یک بحث بسیار مهم و جزء آیات شاخص است. جدال خودش یکی از کلمات کلیدی در سوره است و در یکی از آیات اشاره می کرد علت جدال بحث کبر است. ان هم الا کبر وبالغیه. بحث کبر است و نتیجه اش جدال می شود. پس بخاطر تکبر و جدال در آیات و کفر و شرک شما، شما از این ابواب جهنم وارد شوید. علامه می گویند این ابواب اینجا درب دری نیست که محل ورود باشد. خود ابواب به معنای باب های تقسیم است. مثلا در کتاب می گوییم باب فلان به معنای بخش ها و محل هاست. پس ابواب جهنم یعنی درکات جهنم. این هم نکته ی جناب علامه است.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يَرْجِعُونَ ﴿٧٧﴾

خطاب به پیامبر هست و معنایش خیلی واضح است. بعد از اینکه بحث جدال کننده ها و جایگاه شان در آتش را برای پیامبر مجسم می کند اینجا امر به صبر می کند برای پیامبر بخاطر اینکه وعده خداوند حق است. **فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ** اگر ما به تو بعضی از آن وعده های عذابی که داده ایم را نشان بدهیم، منظور در اینجا عذاب دنیاست. بعضی از عذاب ها منظور عذاب دنیاست. **أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ** مگر اینکه تو را با مرگت بگیریم یعنی از این دنیا بروی و شاهد عذاب های دنیایی آنها نشوی بهر حال آنها به سمت ما بازگردانده میشوند. منظور این است که چه تو باشی و عذاب دنیایی اینها را ببینی و چه نباشی و عذاب شان را نبینی خیالت راحت بهر حال آنها عذاب می شوند هم در دنیا و هم در آخرت. پس وعده ی خدا حق است صبر کن. چه با مختصر عذابی که به آنها وعده داده ایم را جلوی چشمان تو به آنها بدهیم چه قبل از اینکه نشان بدهیم تو از این دنیا بروی بهر حال این کفار نزد ما برمیگردند. یک جور تهدید است از چنگ ما بیرون شدنی نیستند. آنگاه وعده ی خودمان را عملی می کنیم.

نُرِيَنَّكَ و **نَتَوَقَّيَنَّكَ** دو تا فعل هستند که هر دو با نون تاکید موکد شدند. در بحث بلاغت می گویند هر یک دانه نون تاکید سه بار تاکید دنبال خودش دارد. مخصوصا اگر با **أَنَّ** بیاید که خیلی تاکید دنبال خودش دارد. یعنی **فَإِمَّا** که **أَنَّ** است یکی هم **نُرِيَنَّكَ** و یکی هم **نَتَوَقَّيَنَّكَ**. یعنی قطعاً حتما بدون هیچگونه شک و تردید این اتفاق خواهد افتاد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

آن نصرت که در آیه قبل است **فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ** آن نصرت را دارد اینجا کیفیتش را بیشتر باز می کند. زمام آن نصرت را خدا دست رسولانش داده است. بعد این را به شکل سنت تعریف می کند. ببینید بین هر رسول و امتش خدا یک داوری انجام می دهد آیا امت او را تکذیب کردند یا تایید کردند. و این سنت خودش را که سنت نصرت است برای پیروز کردن رسول خودش می فرستد. مثل اینکه اینجور بگوییم پیامبر صبر کن؛ صبر کن که یا اینها جلوی چشم تو عذاب می شوند یا بعد از تو حتما عذاب می شوند تازه بخشی از عذاب ها به ایشان می رسد. ما در آخرت منتظر عذاب های بیشتر شان خواهیم ماند. نه فقط تو همه ی رسولان اینجور هستند. اصلاً این قانون و سنت من است که رسول خودم را تایید می کنم با وعده ی پیروزی بر حق بر امتی که او را تکذیب کرده است غلبه می دهم. این فرمول کلی این دو تا آیه است. پس یک سنت جاریه است. خدا رسولانش را تنها نمی گذارد چه پیامبر اکرم پیامبر اسلام باشد چه همه انبیا گذشته باشد خدا هیچ وقت بنده های خوب خودش را تنها نمی گذارد.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ببینید ما کان های قرآن اکثراً برای شایستگی است. وقتی می گوییم ما کان برای فلان که با لام می آید بعدش یعنی در قد و قواره و شأن و شخصیت یک رسول نیست. در قد و قواره ی یک فرد نیست که این کار را بکند پس با ما کان می آید. می گوید ما کان **لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ** هیچ پیامبری در شأن اش نیست که از خودش آیه ای بیاورد. آیه یعنی همان معجزه ای که ما می گوییم. ببینید معجزه در قرآن با معجزه ای که ما در اصطلاح خودمان به کار می بریم متفاوت است. کلمه ی معجزه یعنی کلمه ی اعجاز در قرآن با اعجاز ما در فرهنگ دینی مان متفاوت است. یعنی هر جا فعل **عَجَزَ** آمده از **يُعْجَزُ** از **مُعْجَزِينَ** مثلاً **يُعْجِزُهُ اللَّهُ** بحث عجز است و به معنای ناتوانی است. دائم دارد خدا میگوید مشرکین نمی توانند خدا را عاجز کنند. پس هیچ ربطی به معجزه انبیا و قرآن ندارد. سه چهارتا لفظ هم بیشتر نیست. تمام لفظ های برگرفته و مشتق از **عَجَزَ** در قرآن ربطی به معجزه بودن اعمال انبیا و پیامبر اسلام و از جمله قرآن کریم ندارد. هر چه که ما به عنوان مفهوم معجزه بودن قرآن و سایر معجزات انبیا داریم اسمش در قرآن آیه است. آیه کارکردش خیلی بیشتر از معجزه است

یعنی آیه یک سر نخ می‌کند که ما را دلالت می‌کند به صاحب آیه. یک نشانه است که ما آن نشانه را دیدیم فوری پی می‌بریم که آن نشانه از جانب صاحب نشانه آمده است. قرآن آیه است منتها ما در ترجمه‌ها می‌گوییم قرآن معجزه است. علامه هم اتفاقاً همین ترجمه را دارند اما با این بحث آشنا بشوید قشنگ تر این است که بگوییم قرآن آیه است. عصای حضرت موسی آیه است. آنجایی که می‌گوید ولقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین تمام اقدامات پیامبران برای تصدیق نبوت خودشان و برای راستی آزمایی همه شان آیه است نه معجزه. ولی در ترجمه‌ها متأسفانه معجزه می‌نویسند. الان همین ترجمه‌ای که جلوی چشمتان هست؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند برای مجازات آنها صادر شود به حق داوری خواهد شد. آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد. باز معجزه می‌گوید. پس ما انگار در ترجمه ناگزیریم چون وقتی کلمه‌ی آیه خودش در ترجمه می‌خواهد بیاید آن مفهوم را به ما نمی‌رساند ناچاریم از کلمه‌ی معجزه استفاده کنیم. یکی از کارکردهای معجزه این است که طرف را عاجز می‌کند یعنی یک چیز خرق عادت است. در حالیکه مفهوم آیه خیلی وسیع تر از معجزه است ضمن اینکه عاجز می‌کند ضمن اینکه خرق عادت است یک بار توحیدی هم دارد یعنی ما را به سمت صاحب نشانه دلالت می‌کند. یک حالت مدلول و دال و دلالت در آیه هست.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ هِج رسولی از پیش خودش هیچ آیه و معجزه‌ای نمی‌آورد جز به اذن خدا و به تایید خدا. وقتی می‌گوید رسول یعنی بیشتر معجزات، بگوییم آیات برای رسولان است نه نبیان. معمولاً رسول با نبی کارش فرق می‌کند. رسول کارش اجرایی است. مخاطب اش بیشتر است؛ در تعامل دائم با مخاطب و امت خودش است. برای این تعامل دائمی نیاز دارد چیزی را برای صدق دعوی نبوت خودش بیاورد. پس برای نبی معجزه نمی‌گوید برای رسول می‌گوید. فرق نبی و رسول در روایات هم زیاد است. ما به چه کسی نبی می‌گوییم؟ مثلاً سوره تحریم را دیدید با یا ایها النبی شروع شد وقتی می‌گوید یا ایها النبی کاملاً فضا با وقتی می‌گوید یا ایها الرسول متفاوت است. مثلاً یک روایت داریم نبی درجه اش از نظر درجه ماموریتی و نه درجه عصمتی (دقت کنید) پایین تر از رسول است. کار کمتری بهش محول شده است.

روایت از امام صادق (ع) است که نبی فرشته وحی را در خواب می‌بیند اما رسول فرشته وحی را هم در خواب می‌بیند و هم در بیداری. رسول انگار مرحله بعد از نبوت است یعنی هر رسولی اول نبی بوده است. بعد از رسالت ممکن است به مقام بالاتری هم نائل بشود مثلاً بشود امام. مقام امامت. مثلاً روایت داریم برای حضرت ابراهیم این مراحل هست. یعنی روایت اینجور است که حضرت ابراهیم خلیل شد بعد از آنکه رسول شد، رسول شد بعد از آنکه نبی شد. اول ایشان نبی هستند بعد یک درج ترفیع داده میشود ایشان می‌شوند رسول. درجه بعدی امامت هست که درجه امامت شان خلیل است و در زیارت وارث این را بارها می‌خوانیم. السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله. زیارت وارث در واقع مقام‌های امامتی انبیایی است که اسمشان برده شده است. ما چه کسی را وارث این انبیا می‌دانیم؟ امام حسین (ع). یک بحث مفصلی است که ان شالله در بحث‌های جانبی به آن خواهیم پرداخت.

وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ وَ چون امر خداست که عذاب نازل بشود بین شان به حق داوری می‌شود و اینجاست که مبطلون یعنی کسانی که متمسکین به باطل هستند خسران می‌بینند.

سؤال: در این آیه وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ منظور آن بلاهایی است که خداوند برای نصرت پیامبر بر امت پیامبر می‌فرستد است چون اینطور که از سیاق فهمیده می‌شود منظور قسم دوم است؟ اشاره به بلا دارد این آیه؟

بله دقیقا بخاطر اینکه آیه را خیلی عام معنی کردیم و گفتم نقدی که به علامه وارد هست در اینجا این است که آیه را به معنی معجزه گرفتند. یکی از نقدهایی که به المیزان هست این است که آیه را به معنی معجزه گرفتند؛ من با همه ارادتی که به علامه دارم این نقد را می پذیرم. در بحث مفردات مثلا در التحقیق اصلا یک چیزی فراتر از معجزه است و اینکه بحث های معجزات انبیا از قرن سوم به بعد است. یعنی ما در هیچ روایتی در زمان ائمه و خود پیامبر و خود حضرت علی (ع) حرف معجزه بودن قرآن نیست. حرف آیه بودن قرآن است. من اول آیه را تعمیم دادم و عرض کردم که علامه آیه را معجزه معنی می کند چون نقص ترجمه ای داریم ما. و منظور علامه کل آیات است. یعنی هیچ پیامبری هیچ آیه ای چه شامل معجزات رسالتی اش باشد چه شامل اتفاق ها و بلاهایی که سر امت اش می آید از خودش هیچ اختیاری ندارد. من مجموع معجزات رسول را با مجموع نصرت ها را همه را یک جا آیه گرفتم. اعتراض شما وارد است منتها من با نقدی که به این قضیه داشتم تفسیر کردم. اگر بخواهید فقط نظر علامه را بدانید ایشان میگویند یا معجزات رسالتی مثل معجزات حضرت موسی است عصا. یا معجزه حضرت عیسی مثل شفای بیماران یا آن بلاهایی که بعد از تکذیب هر رسول سر امت می آید. بعد ایشان می گویند با توجه به آیات قبل در سیاق آن بلاها است. عرض کردم آیه را انقدر کلی بگیریم که دامنه اش آنقدر وسیع بشود که همه را در بر بگیرد.

ممنون از این تذکر به جا باعث شد اینجا تفکیک بکنیم اگر قائل به نظر علامه باشیم می گوییم معجزه جدا بلاها جدا. اما من می گویم آیه خیلی کلی حرف می زند اولاً تنوین دارد بحث نکره بودن است. خیلی کلی است روی یک چیزی دقیق نمی شود. علامه با سیاق آیات می گویند بلاهاست.

این مبطلون هم در دنیا و هم در آخرت دچار هلاکت می شوند در آخرت عذابشان دائمی است در دنیا بخاطر موقتی بودن دنیا موقتی است. یک سری استدلال هایی سایر مفسرین را علامه اینجا آورده و رد کرده است. یک انبیایی در قرآن هستند که اسمشان نیامده است یا اگر اسمشان آمده است، مثلا سرگذشت شان کامل نیامده است. ما حدود ۲۷ انبیا در قرآن اسم داریم. از بین چند هزار انبیایی که داریم چند تایشان فقط در قرآن اسمشان آمده است یا سرگذشت شان برای عبرت گرفتن آمده است. یک مطلب جالبی را دو روز پیش می خواندم اینکه نگاه قرآن به داستان های انبیا کاملا نگاه هدایتی و عبرت گیری است اما در تورات و انجیل و عهدین (عهد عتیق و عهد جدید) این سبک روایت اسطوره ای است. یعنی اسطوره پروری دارد قهرمان پروری دارد. فقط یک حالت تاریخی دارد بیان می کند اینجا ابراهیم اینطور کرد آنجا یعقوب آنطور کرد فقط نقل است و هیچ نتیجه ای ندارد؛ فقط بیان داستان است و نگاهش کاملا اسطوره پروری است منتها نگاه قرآن خیلی عقیف و زیبا و مقدس و کامل است و داستان های انبیا را صرفا برای عبرت گیری بیان کرده است. نکته بعدی اینکه ممکن است از این ۱۲۴ هزار پیامبر (۱۲۴ هزار بنا بر روایت است برخی به همین هم ایراد وارد کردند ممکن است اینطور نباشد) بهرحال ما تعدادی انبیا داریم که بعضی شان ممکن بوده همزمان با هم باشند مثلا این پیامبر برای این قبیله، آن پیامبر برای آن خاندان. یک سری پیامبر ها ماموریت شان وسیع تر بوده است مثلا چند تا قبیله یکسری ماموریت شان شهری بوده، آبادی بوده است، قومی بوده است. اینها تقسیم می شدند و اینطور نبوده که یک پیامبر بیاید ماموریتش را انجام بدهد از دنیا برود و پیامبر بعدی بیاید. ممکن است همزمان چند نفر باشند و با هم ملاقات هایی را هم داشته باشند. مثلا حضرت ابراهیم با حضرت لوط خواهرزاده دایی یا برادر زاده عمو هستند و همزمان هستند. حضرت موسی و هارون. حضرت موسی و شعیب. یک چیزی که باید بدانیم این است که باید راجع به انبیا دیدمان را تغییر بدهیم نگاهمان را وسیع تر بکنیم، نگاه علامه خیلی زیباست. همه انبیا عزیزترین های خدا هستند که خدا اینها را انقدر دوست داشته و با همه محبتی که به اینها داشته اینها را برای هدایت بشر خرج شان کرده است. اینها برای هدایت ما اذیت شدند، زحمت ها کشیدند تا یک دینی به دست ما رسیده است. اینها بحث های حاشیه است.

در مجمع البیان از حضرت علی (ع) روایت شده که خدای تعالی پیغمبری سیاه چهره مبعوث کرد و داستان او را در قرآن برای ما بیان نفرمود. این یکی از ده ها و صدها موردی است که اسمش و سرگذشت اش در قرآن نیامده است. و منهم من لم نقصص علیک. قصص یا قص به معنای دنبال کردن یک ماجرا است. قصه هم از همین است. اصل معنایش این است که من پایم را بگذارم جای پای نفر قبلی. یا یک ماجرای ردش را بگیرم دنبالش را بگیرم تا به یک نتیجه ای برسم. قصه هم بخاطر همین اول و آخر دارد. قرآن قصص را اینطور نگاه میکند: و نحن نقص علیک احسن القصص.

سیاق بعدی آیات ۷۹ تا ۸۵ سوره مبارکه مومن (غافر) است:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَرًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهٖ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

آخرین سیاق است. پس ما انتظار داریم در سیاق آخر جمع بندی بشود. همه ی نکات قبلی گفته بشود.

در این سیاق دوباره بر می گردد یک سری ادله توحید ربوبی (توحید ربوبی و الوهی را گفتیم) ربوبی یعنی بحث هایی مثل ارزاق مثل تدبیر عالم، نحوه اداره جهان و اینها در این بحث هاست. دوباره به همین ادله ی توحید برمی گردد. و یکسری هم عبرت گیری از امت های گذشته و هلاک شده است. همینطور بحث را ادامه میدهد.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾

خدای سبحان از بین همه چیزهایی که آدمیان در زندگی از آن منتفع می شوند یعنی سودمند میشوند، و تدبیر امر انسان ها به آن بستگی دارد، می آید چهارپایان را نام میبرد. منظور از چهارپا چیست؟ گاو و گوسفند و شتر و خانواده گوسفند بز و میش و اینهاست. جعل اینجا به معنای خلق است. جعل در قرآن چند معنا دارد یکی به معنای قرار دادن است، یکی به معنای سیرورت یعنی از حالتی به حالت دیگر در آوردن است. یکیش به معنای خلق است. جعل اینجا به معنای خلق است. پس خدا برای شما چهارپایان را آفرید. این لام بحث انتفاع است یعنی به نفع شما. لتركبوا لام سر لتركبوا لام غایت است که چکار کنید، نتیجه اش چه باشد، که بعضی هایش را سوار شوید منها من بعضی است. یعنی به بعضی از آنها سوار شوید و از بعضی از آنها تغذیه کنید یعنی مثلاً شتر سوار شدنی است اما بز و گوسفند و میش و گاو بحث تغذیه است.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ در آن برای شما منافعی است علاوه برسوار شدن مثلاً منافع اش این است شیر شان، پشم شان، کرک شان، مویشان، پوست شان و سایر منافع. وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ یک غرض دیگر اینکه سوارشان بشوید و آن مقاصد و نیت ها و هدف هایی که دارید به آنها برسید. با این توضیحاتی که الان در این آیات میگویم برخی از مفسران میگویند ممکن است در اینجا منظور از انعام فقط و فقط شتر باشد. یعنی دائم دارد بحث شتر سوار شدن و اینها را پیش می کشد. ما فقط می توانیم بر شتر سوار بشویم، این را بیشتر مد نظر قرار می دهد. وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ این ها هم به آن انعام بر می گردد هم به فُلْک که منظور کشتی است. فُلْک اسم جمع است هم میتواند یک کشتی باشد و هم میتواند کشتی ها باشد. می گوید شما برای

پیمودن مسیر بیابان مجبورید که از شتر استفاده نکنید. البته این آیه نگاه جغرافیایی دارد. برای مثلا سرزمین حجاز. که ما میتوانیم مصداق این را تعمیم بدهیم و بگوییم در دوران های بعد وسایل دیگری هم برای پیمودن بیابان ها هستند. اما هنوز هم ما بیابان هایی را داریم مثلا در همان منطقه حجاز یا خیلی از کشورهای آفریقایی که جز با شتر نمی توانیم آنها را طی بکنیم. همانطور که شما بیابان ها را با شتر طی می کنید دریاها را هم با کشتی طی می کنید.

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَي آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾

خدا به شما نشان داده است. **يُرِيكُمْ** آرا یری ارائه . پس کدام یک از آیات الهی را انکار می کنید؟ گویی منظور تکرار مدام این آیات و استفاده از آنها نیست. چون آیه بعد می خواهد بحث توبیخ کفار را بیان کند با این تکرار زمینه ذهنی مخاطب را آماده می کند که توبیخ ها را شروع کند یعنی سراغ کفار برود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

از لحاظ نحوی نقش **قُوَّةً وَأَثَارًا** اینجا چیست؟ تمییز است. کلمه ی منصوب بعد از افعال تفعلیل تمییز است. **أَشَدَّ** افعال است. **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** ملامت مشرکین است. ببینید سیر اینجا صرفا سیر در زمین ممکن است نباشد. می گوید چرا سراغ امت های گذشته نرفتید؟ **فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** این نظر عبرت است ببینید سرنوشت و عاقبت امت های قبل از شما چه شد. اوایل سوره هم همین آیه را داشتیم. انگار منظور از تکرارش این است که خدا آن امت ها را مواخذه کرد به عذاب گرفت. هروقت پیغمبرشان با یک معجزه ای به سوی آنها می آمد کفر می ورزیدند و تکذیب می کردند. بعد خدا مدام می گوید فاخذ الله بذنوبهم. تکرار قبلی می گوید اخذ به ذنوب است. اینجا می گوید هر چه که به دست آوردند در زندگی، هر نیرویی و هر نتایجی که برایشان بدست آمده است، اصلا از عذاب خدا برای اینها جلوگیری نمی کند. این خوشحالی ها، آن فرح و مرح هایی که از این دانش ها و قوت و آثاری که دارند حتی توبه های نابهنگام، توبه های دیر هنگام از عذاب خدا جلوگیری نمی کند. توبه های دیر هنگام توبه های هنگام عذاب به درد هیچ کس نمی خورد. **تُنْكِرُونَ** از انکار به معنای شناختن، این از آیه قبل و بعد می گوید این دیگر قابل انکار نیست. اگر امکان مسافرت و سیر در زمین دارید؛ که اگر بخواهیم فقط مردم حجاز را در نظر بگیریم بهرحال اقوامی مثل بقایای قوم عاد که آنها هم عرب بودند در زمان پیامبر ممکن بود باشد، بقایای قوم ثمود باشد کما اینکه همین الان در آثار باستان شناسی ما از قوم ثمود بقایایی داریم. یک سری غارهایی کشف شده که بسیار پیشرفته است و می تواند منطبق با زمان قوم ثمود و حضرت صالح باشد. خب اینها هم برای مسلمانان زمان پیامبر قابل رویت است و هم برای الان که آثارش برای ما مانده است. این سیر زمینی که مثلا یک وسیله مسافرتی باشد و ما برویم سیر بکنیم. و یک سیر تاریخی داریم یعنی بهرحال ما کتاب هایی را داریم تاریخ هایی را داریم که از اقوام گذشته برای ما حرف زدند. این تاریخ برای ما مستند است قبولشان داریم. پس می توانیم از آنها عبرت بگیریم. قوم هایی آمدند از ما قوی تر و نیرومند تر و شکوت شان بیشتر اما همه آنها به محض تکفیر و کفر و تکذیب پیامبر عذاب شدند. پس آیات می تواند برای ما سیر ایجاد بکند. وقتی آیات به این روشنی دارد نازل میشود و دارد از اقوام گذشته نقل می کند پس یک کارکرد این آیات می تواند (آیات جمع همان آیه است که برایتان گفتم) اینها همه نشانه هایی هست که ما را به سمت توحید سوق می دهد. آنها نظر عبرت ندارند. ما چند نوع نظر در قرآن داریم. یک نظر به معنای مهلت. نظر به معنای دیدن. انتظار. مهلت دادن. تخفیف دادن. نظر با حرف اضافه بعدش خیلی مهم است نظر با فی یعنی دقت کردن، دقیق شدن، تعمق، نگاه متفکرانه. نظر خالی نگاه کردن با چشم است. نظر عبرت هم هست. نظر با حرف اضافه الی صرفا دیدن است. رویت است. این انواع نظر در قرآن است. اینجا که می گوید **فَيَنْظُرُوا** یعنی هم با چشم

سر یعنی راه بیفتید بروید ببینید کجاها است اگر امکانش هست؛ هم با چشم روی آیات، و هم با نظر تدبری در تاریخ. اینها انواع نظر است که برای ما توصیه شده است.

بحث ذنب را تمام کردیم. مبحث بعدی قول داده بودیم در مورد عوالم صحبت کنیم. فرق بین نبوت و رسالت و نگاهی به زیارت وارث داشته باشیم ان شاء الله.

عوالم و جمع بندی سوره را در جلسه آینده داشته باشیم.

سؤال : آیات قرآن برخی هایش تکراری به نظر می آید ما البته قائل هستیم که هیچ آیه ای در قرآن تکراری نیست ولی مثل سوره الرحمن که یک آیه تکرار شده است. همین آیاتی که در مورد سیر در زمین، عبرت گیری از گذشتگان، تکذیب آیات منکرین و مکذبین بارها و بارها می بینیم که در سوره ها به شکل های مختلف این مفاهیم تکرار می شود. به نظر ظاهر برخی می گویند چرا خداوند برخی از مفاهیم را در سوره ها تکرار کرده است؟ یا مثلا داستان انبیا را؟

وادر می شویم وارد بحث هایی شویم که هم جذاب و بسیار سنگین است. جدیدا حتما در پانزده بیست سال اخیر به گوش تان خورده است نظریات آقای سروش به گوشتان خورده است. آخرین نظریه ایشان مربوط به چهار پنج سال قبل رویا پنداری وحی است. سه تا نظریه از پانزده سال پیش تا الان دارد. یکی تجربه بشری است؛ یکی لفظی بودن الفاظ قرآن است یعنی خود پیامبر آن الفاظ را از خودشان بر اساس الهام در آورده اند و آخرینش رویا پنداری وحی است. یکی از دلایلی که در این نظریه آخر می گوید که اصلا وحی یعنی رویا این است که پیامبر هرچه گفته همه در خواب بوده و خودش دارد اینها را برای ما نقل می کند همین بحث تکرار هاست. خیلی دلم می خواهد بحث را در این فضا باز بکنم. با توجه به تعداد اعضای کانال می طلبد که این شبهه برطرف بشود ولی وارد شدن به بحث های آقای سروش کمی خطرناک است از این جهت که ایشان انقدر در سفسطه و بحث قوی هستند که باید خیلی قوی تر باشیم که بتوانیم شبهه ایشان را برطرف کنیم.

ان شاء الله از خدا کمک می خواهیم یکی این بحث های جناب سروش را و یکی عوالم را باز بکنیم. من حتی بحث های جناب سروش را لازم می دانم در همه جوامع مخصوصا در دانشگاه این بحث ها خیلی لازم و کاربردی است. خیلی حساس است اگر من نوعی که در این جایگاه نشستم و دارم خطابه می گویم و بحث می کنم شبهه را طرح کنم و نتوانم از پشش بریبایم، ضرری که میزنم بیشتر از اصل نظریه سروش است؛ چه بسا خیلی ها نمی دانند سروش کیست و چه نظری داده و عبودیت خودشان را دارند ولی من با طرح بیجا و رفع ناقص شبهه خدای نکرده شبهه ای را به شبهات اضافه بکنم و باعث ضعف ایمان و بدعت بشوم. ان شاء الله که خدا کمک مان بکند و از انبیا و همه ملائکه کمک می خواهیم که بتوانیم مبحث را جا بیندازیم.